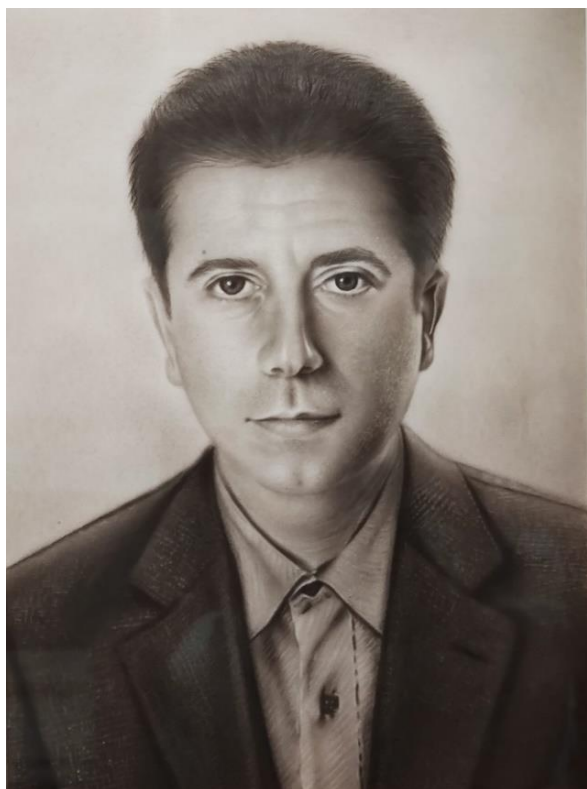


زنده یاد دکتر داراب مشتاقی، رخنمودی درس کونه از اخلاق زکریای رازی



دکتر ایرج نبی پور

بخش داخلی، دانشکده پزشکی، دانشگاه علوم پزشکی بوشهر
عضو پیوسته فرهنگستان علوم پزشکی جمهوری اسلامی ایران

تصویر (۱) زنده یاد دکتر داراب مشتاقی (نقاشی از غزاله بوالخیر،
نصب در موزه تاریخ پزشکی خلیج فارس)

هر چند که همیشه شیفته ذکاوت و جستارهای
برجسته فلسفی ابن سینا در طب بوده‌ام و از «قانون»
او هیچگاه سیراب نشده‌ام و در مقولات
نفس‌شناسی «شفا» نیز به ژرفا رفته‌ام، اما این چهره
پراوازه‌ترین طیب بالینی تاریخ پزشکی تمدن
اسلامی یعنی رازی بوده است که برای همیشه در
ذهنم نقش بسته است. این عشق‌ورزی به او از آن
رو نبود که پرنفوذترین نوشتارهای پزشکی را از
خود بر جای گذاشت و طب اروپا در قرون وسطی
از آن‌ها تأثیر فراوان پذیرفت تا جایی که کتاب
الحاوی او که عصاره ۱۶ سال تلاش و پژوهش
توآمان بر روی بیماران بستری در بیمارستان‌های
ری و بغداد بود، در زمره یکی از نه کتاب

هنگامی که دانشجوی پزشکی بودم، دوست داشتم
که در عصر پاییزان، از کار بالینی در بیمارستان،
سراسیمه به مسجد جامع عتیق در جوار مزار
شاهچراغ بروم و روبروی صحن این مسجد بر
ستون‌های پرصلابت ایوان آن تکیه زده و با خوانش
نوشتارهای تاریخ پزشکی تمدن اسلامی، به ژرفای
تاریخ فرو روم. از نوشتارهای آن روزگار که
همچون مرجعی همیشه در نوشتن کتب تاریخ
پزشکی مرا یاری نموده است کتاب «تاریخ طب
اسلامی» ادوارد براون بود که بنیان آن بر شناخت
چهار شخصیت برجسته تاریخ پزشکی اسلام و
ایران استوار بود: علی بن ربن طبری، زکریای
رازی، علی بن عباس اهوازی و ابن سینا (۱).



تصویر ۲) حکیم زکریای رازی، بزرگترین طبیب بالینی جهان اسلام

نکته جالب در همانندی این دو شخصیت بزرگوار آن بود که زنده یاد دکتر داراب مشتاقی، اورولوژیست بود و رازی نیز برجسته‌ترین نقش آوری‌های خود را دانش اورولوژی انجام داده بود؛ به گونه‌ای که او را پیشگام در دانش اورولوژی می‌شناسند. رازی از نشانه‌های بالینی بیماری‌های اورولوژیک مانند آبه‌های کلیه، آگاهی گسترده‌ای داشت و روش‌های گوناگون دارو درمانی را برای سنگ‌های مثانه و کلیه پیشنهاد کرده و روش Perineal Urethrotomy را برای برداشت سنگ‌های پیشابراه و نیز رفع تنگی آن پیشنهاد نمود (۴).

هر دوی آنها، استاد بالینی بودند و بر اصل آموزش پزشکی بر بالین بیمار، تأکید می‌ورزیدند و هر دو در ساخت جایگاه‌های آموزش بالینی یعنی بیمارستان‌ها، سعی بودند. پایه‌های بیمارستان‌ری در سایه جانفشانی‌های رازی چنان مستحکم شد که اکنون نام آن در بزرگترین دائرةالمعارف‌های

کتابخانه دانشکده پزشکی پاریس در سال ۱۳۹۵ قرار گرفت (۲) بلکه عشق بی‌انتهایم به رازی که بعدها همیشه در زیر تصویر او به طبابت پرداختم، حاصل عشق‌ورزی بی‌انتهای او نسبت به بیماران بود. این شیوه عشق‌ورزی رازی نسبت به بیماران، به ویژه فقرا را بعدها در خوی و منش دانشجوی پزشکی‌ام، زنده‌یاد دکتر داراب مشتاقی، دوباره یافتم. او نیز چون رازی شهرتش را در میان مردمان جنوب از راه مناصب دیوانسالارانه بدست نیاورده بود که از کاشتن عشق در دل بیماران جسته بود. آن دو، درمان بیمار را بر هر چیز دیگری برتر می‌دانستند و بر این باور بودند که «طیب جسم باید طیب نفس باشد» و در دکتربین اخلاق پزشکی آن‌ها، پایگاه طبقاتی مردم، جایگاهی نداشته و نسبت به فقرا و مساکین بسیار مهربان بودند. آیا عرفانی را از این بهتر می‌شناسید؟ عرفانی که در صحنه کارزار جامعه خود را می‌نمایاند و آن همه سوز و گداز عرفا و صوفیان در برابرش چنان خاکستری بیش جلوه‌گر نیستند. چنین بود که در اولین «کنگره بین‌المللی اخلاق پزشکی»، رازی را به عنوان «معلم اخلاق پزشکی ایران»، معرفی نمودم (۳).

جهان به عنوان Ray Hospital به یادگار مانده است (۳).



تصویر ۳) زنده یاد دکتر داراب مشتاقی در اتاق عمل

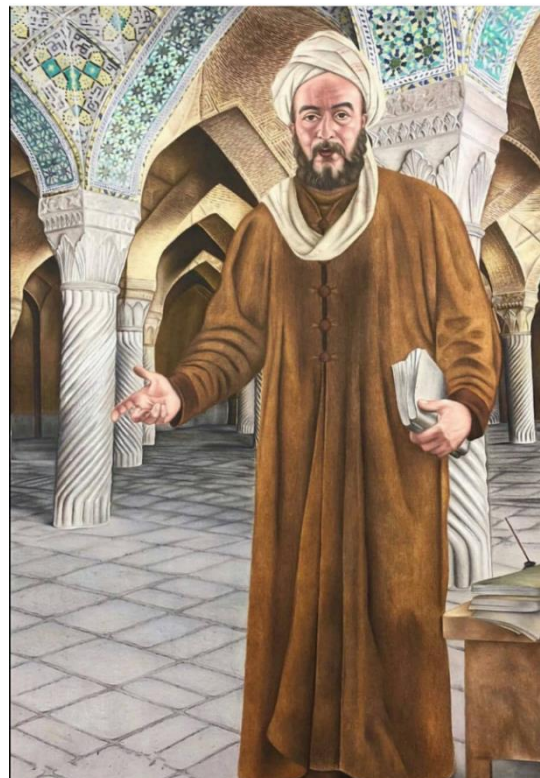
زنده یاد دکتر مشتاقی نیز در ساخت و برپایی مدرن‌ترین نهادهای بیمارستانی، فوق تخصصی و آموزشی، در دانشگاه علوم پزشکی بوشهر، پیشرو بود. او نه تنها ریاست دانشکده پزشکی را بر عهده داشت بلکه همچون رازی که ریاست بزرگترین بیمارستان‌های آموزشی تمدن اسلامی را بر دوش داشت، بخشی از زندگی کوتاه و پرتلاش خود را در جایگاه رهبری و ساماندهی به بزرگترین بیمارستان آموزشی دانشگاه علوم پزشکی بوشهر، گذران نمود.

از سرنوشت شگرف روزگار آنکه رازی در جوانی در پیش از آشنایی با پزشکی، در جهان موسیقی و ادبیات سیر می کرد، زنده یاد دکتر مشتاقی نیز که از کودکی در دامن خانواده و برادران بزرگوار خویش با شعر و ادبیات رشد یافته بود، در هنگام فراگیری طب و آموزش طبابت نیز مشحون از شعر و ادبیات فارسی و موسیقی بود؛ انگار که روح آن دو حکیم اخلاق با تنوره فرهنگ و ادب سرشته شده تا از آن مهرورزی و نیکویی نسبت به بیماران (که همه چیز آن‌ها بود)، تراوش کند.

به یاد می آورم که در زمانی که دکتر مشتاقی انترن پزشکی بود، در راندهای بیمارستانی، هر گاه به دشواری تشخیصی و یا درمانی برمی خوردیم، از او طلب می کردم که اکسیر ادبیات را ساری کند و او با اشتیاقی وصف ناپذیر، به جادوی ادبیات چنگ می انداخت و با نجوای اشعاری آرامش بخش، ناامیدی را از تن ما می زدود و فضای بالین را عطر آگین می کرد.

این ادبیات، شعر و موسیقی بود که او را سرشار از امید به زندگی کرده و او این اشتیاق به زندگی را در تنگ دره‌های روزمرگی زندگی به جریان انداخته بود و بدین سان آن فرزانه، به آشفشانی از امید به جاودانگی بدل گشته بود. این عشق به زندگی و ستایش نیک ورزی‌ها و نظاره‌گری بر خوبی‌ها و چشم بر بستن از نجوای شیطان بود که در فلسفه زندگی‌اش همانند زکریای رازی،

جایگاهی برای بدینی که لوکریوس، بودلر، بایرون، شلی، شومان، لرمانتوف، داستایوسکی، اسپنگلر و خیام داشتند، یافت نمی‌شد.



تصویر (۴) ابن سینا (باز نقاشی از اثر ابوالحسن صدیقی توسط غزاله بوالخیر از نسخه نصب شده در موزه ملی تاریخ پزشکی ایران که به شکل فرضی ستون‌های مسجد جامع عتیق شیراز به آن افزوده شده است و اکنون در موزه تاریخ پزشکی خلیج فارس نصب می‌باشد).

دیگر شنیدن عشق بی‌انتهای او به زندگی و ستایش بی‌همتای‌اش از آوای پرنده‌ای کوچک، بوییدن گل سرخ، دیدن غروب بی‌مانند آتشین خورشید در دریا برایم عادت شده بود. او بیش از دو بار در هر هفته، پس از دیدن بیمارانش از درمانگاه، در پیش از غروبگان آفتاب، در مرکز تحقیقات، به دیدنم می‌آمد و با لب‌کشیدن بر لبه‌هایی یک استکان چای مانده از صبحگاهان با تک بیسکویتی نمناک، با اشتیاق وصف‌ناپذیری، از پیچیدگی‌های

راز گشودن از بیماری‌های بیمارانش می‌گفت و آنچه در این گفتار مرا به شوق می‌آورد، بازگویی مو به مو روابط بی‌همتای پزشک - بیمارش بود که برایم درس گونه جلوه می‌کرد و به ستایش‌اش می‌پرداختم. هنوز هم که او دیگر پیش ما نیست، در غروبگان، انتظارش را می‌کشم و انگار صدای گام‌هایش را می‌شنوم که از پلکان مرکز تحقیقات، آرام آرام نزد من می‌آید؛ تا آنچه در سینه سیمین فام‌اش نهفته است را بازگوید تا بیاآموزم عشق به زندگی، جاودانگی، فرزاندگی و مهرورزی به بیمار را، همانگونه که از رازی آموخته بودم.

رازی سروده‌ای دارد که مضمون آن چنین است:
« اکنون که فرسودگی بدن خبر فرا رسیدن مرگ مرا می‌دهد، باز نمی‌دانم به کجا خواهم رفت؟
آیا محل و مکان و روح پس از خروج از تن فرسوده‌ی پوسیده کجاست؟»

و خیام با او همسوز می‌شود که:

جامی است که عقل آفرین می‌زندش

صدبوسه ز مهر بر جبین می‌زندش

این کوزه کرد مهر چرخین جام لطیف

می‌سازد و باز بر زمین می‌زندش

پانوشته‌ها:

۱. براون ادوارد. تاریخ طب اسلامی. شرکت انتشارات علمی و فرهنگی. تهران، ۱۳۶۴.

2. Riesman D. The story of medicine in the Middle ages, Paul B. Hoeber 1935, P.52.

۳. نبی پور، ایرج. کارنامه پزشکی تمدن اسلامی. انتشارات دانشگاه علوم پزشکی بوشهر. ۱۳۷۵.

4. Whitehead ED, Bush RB. Abu Bakr Muhammad Ibn Zakariya Al-Razi. Invet Urol 1967;5(2):213-217.